



اکنون میان دو هیج (مجموعه اشعار)
فردریش ویلهلم نیچه / علی عبدالهی
نشر نارنج / چاپ اول ۱۳۷۷
۱۴۰۰ تومان

به کردار شیری اخلاقی

برای خوانندن چنین کتابی به ناگزیر می‌بایست خود را با چند مسئله درگیر کنیم: خلاصه آن درگیری در جمله‌ای کوتاه قابل بیان است: کتاب ترجمه‌ای است از شعرهای یک فیلسوف مهم و عجیب یکی دو قرن اخیر، که تأثیر عقاید و فلسفه‌اش در جریان‌های فرهنگی (هنری) معاصر فوق‌العاده است. بدین ترتیب می‌بایست از دو نکته غافل نباشیم.

۱- به‌رغم ترجمه رسا و پرزحمتی که مترجم کتاب متقبل شده است، این ترجمه نیز تمامی مشکلات یک ترجمه خوب را با خود به‌همراه دارد تمام شعرها ناچاراً از خلال دانش، تجربه و توانایی‌های زبانی و از طرفی لحن اختصاصی یک نفر دیگر یعنی آقای علی عبدالهی گذشته است و آدم نمی‌داند اگر شعرها برای مثال دچار گونه‌ای تک صدایی و لحن یکنواخت شده باشند، چه مقدار از این مشکلات از خود شعرهاست و چه مقدار آن در اثر ترجمه حاصل شده است (و ممکن است این مسئله همه‌اش مربوط به‌خوبی یا بدی ترجمه نباشد) با توجه به‌نکته فوق، در صحت برداشت ما از کتاب همواره محل تردید و تأمل باقی خواهد ماند.

۲- نیچه از کسانی است که شهرت فلسفی، تأثیر اندیشه‌ها و نوع خاص زندگی‌اش بر ابعاد دیگر شخصیت و نیز آثار او - به‌رغم لحن و زبان شاعرانه و گیرا - هاله افکنده است. و این که او را فیلسوف شاعر بدانیم یا شاعر فیلسوف و یا هرکدام به‌تنهایی، در نحوه برخورد ما تأثیر شایانی خواهد گذاشت. بدیهی است آنچه که از شخص اندیشه‌ورزی چون نیچه و نیز کسانی چون شمس، مولوی و... به‌ما می‌رسد از بسیاری جهات مهم‌اند. اما ممکن است تنها در برخی ابعاد دارای اهمیت اساسی باشند آن است که ما به‌عنوان مخاطبی با دید انتقادی از چه زاویه‌ای و با تکیه بر چه وجوه غالبی با اثر مواجه می‌شویم.

کتاب مشحون است از هزاران نکته اندیشمندانه، شگفت و جذاب که با حس و عاطفه نیز رنگ‌آمیزی شده‌اند، اما اگر به‌دنبال

خالص شعر بگردیم نیاز به دست‌چین کردن به‌کرات احساس می‌شود. بسیاری از شعرهای کوتاه بیشتر حالت یک گزین گوئی و یا یک کشف لحظه‌ای را دارند و وارد جریان شعریت نمی‌شوند: اندیشه‌های سترگی / که از قلبت برمی‌آیند / و همه اندیشه‌های خردی / - که از سرت می‌تراوند - / آیا جمله‌گی / بد، اندیشیده نشده‌اند؟

(قطعه ۴۴، ص ۲۱۹)

نمونه‌های دیگر نیز در جاهای مختلف کتاب دیده می‌شود. از جمله شعرهای صفحات ۱۲۴ تا ۱۲۹: این است، مقدس‌ترین / کتاب شادی و اندوه، / که دیباچه آن / داستان پیمان‌شکنی است؟ (عهد جدید، ص ۱۲۹)

مترجم معتقد است: «شعرهای کوتاه نیچه حاصل زبان‌دانی و هوشیاری زبانی بی‌نظیر اوست اگرچه گاه برخی شعرهای کوتاه‌اش چیزی جز بازی‌های زبانی صرف دور از تصویرپردازی شاعرانه نیستند» و از آن جایی که آن بازی‌های زبانی به‌زبان فارسی انتقال نیافته‌اند ممکن است برخلاف نظر ایشان وجه بااهمیت آن شعرها، اتفاقاً در همان حرکات زبانی مستتر بوده باشد. اشعار نیچه حداقل دو مشخصه محوری دارند:

الف - تصویرهای شعری اگرچه ممکن است حضور داشته باشند اما هرگز موضوعیت ندارند و بر دیگر عناصر شعری به‌هیچ وجه غلبه نمی‌کنند:

نفرت دارم / از راهبری خود حتی / خوش دارم چون ورزهای جنگل و دریا / به‌دمی خوش / از خود گم شوم / در گمراهی خویش، چمباتمه زنم / گرم پندار، سر به‌زیر افکنم / سرانجام از دوردستان / خود را به‌خانام بخوانم / خود را به‌خویش گمراه کنم. (مرد تنها، ص ۶۱)

پس آن چیست که آثاری مانند شعر زیبای زیر را خواندنی و ماندنی می‌کند؟

آری! بختم می‌خواهد که بختیار شود / روشن است که همه بخت‌ها خواهان بختیاری‌اند / می‌خواهید سرخ گل‌های مرا بچینید؟ / باید که خم شوید / و خود را لابلای صخره و پرچین پرخار / پنهان کنید! / و اغلب انگشتان نازنین‌تان می‌خکند! / زیرا که بختم، خلیدن را خوش می‌دارد

فردریش نیچه
اکنون میان دو هیج

(مجموعه اشعار نیچه)

ترجمه از زبان آلمانی: علی عبدالهی



زیرا که بختم، خیانت را خوش می‌دارد! /
می‌خواهید سرخ گل‌های مرا بچینید؟

(سرخ گل‌های من، ص ۵۰)
در اشعار موفق نیچه اندیشه‌ها، نیازها و احساسات انسانی از طریق حسی شدن عمیق شاعر و رسیدن به نوعی حالت شهودی، با زبان تصادم می‌کنند به طوری که خواننده در عمیق‌ترین لایه‌های درونی خود مرتباً دچار غافلگیری می‌شود انگار کسی به ناگاه آرزوها، نیازها و آرمان‌هایی را که بر آن‌ها سرپوش نهاده شده و یا در اثر روزمره‌گی به دست فراموشی سپرده شده بیدار می‌کند و درد انسان بودن و قصه پررمز و راز خلقت را به نحو گزنده و هشداردهنده‌ای یادآوری می‌نماید حتی در شعرهایی هم که بیشتر حاوی نکته‌های بدیع، اندیشه برانگیز و حتی اخلاقی و... هستند با چنان گزندگی و صراحتی بیان شده‌اند که انسان را دچار بهت و حیرت می‌کنند (به تعبیر مترجم، لحظه‌های شگفت نیچه‌ای)

در نهم سوخت / نه از باورش / بلکه از جسارتی
که نمی‌یافت / برای بی‌باوری

(ابوالهول، ص ۲۲۱، قطعه ۲۷)

ب - شخصیت فلسفی نیچه چنانچه انتظار می‌رود بر شخصیت شعری‌اش به شدت تأثیر گذاشته است. این تأثیر صرفنظر از نوع تم‌هایی که در شعرش بیان می‌شوند - و حتی مضامین مستقیمی همچون حقیقت، فرزاندگی، فضیلت، اندیشه و اندیشه‌ورزی و... به صورت ساختاری نیز شکل شعر را به گونه‌ای تحت‌الشعاع خود قرار داده است که وجه استقامتی بر اکثر شعرها غالب است:

آه میوه درخت / می‌لرزی، فرو می‌افتی؟ / چه
رازی آموخت شب؟ / که رگبار آهنین، / گونه‌ها،
گونه‌های ارغوانی‌ات را پوشیده؟ / خاموشی؟
پاسخ نمی‌دهی؟ / پس کیست که همچنان سخن
می‌گوید؟ / ... (پاییز، ص ۱۱۲)

و در یک نگاه کلی بسامد سطرهای سؤالی قابل ملاحظه و تعیین‌کننده است (چگونگی کارکرد علامت سؤال می‌تواند موضوع بحث جداگانه‌ای قرار گیرد که فعلاً مجال آن نیست)

در ارتباط با چنین مشخصه‌ای هرگاه نیچه

فلسفه را فراموش کرد و در وضعیت حسی - عاطفی به وجود آمده از این نسیان به شعر روی آورد شعرهایش دل آدمی را تسخیر می‌کند گو این که در این وضعیت نیز گرایش‌های فلسفی‌اش با ساز و کارهای بسیار پیچیده‌تر - البته شاعرانه‌تر - و تنها از راه ناخودآگاه شاعر وارد جریان شعریت می‌شود که بر عمق شعری‌اش می‌افزاید. در این کتاب می‌توان ردیابی نیچه شاعر، نیچه فیلسوف و حالت‌های بینابینی را مشاهده نمود. مثلاً در تکه‌ای از یک شعر می‌خوانیم:

مغرور در برابر سوده‌های خرد، / هنگام که انگشت
دراز خورده فروش / را می‌نگرم، / هوس می‌کنم
فوراً / انگشت کوتاه‌ترش را بکشم / طبع خجولم
این را می‌خواهد (ابوالهول، ۱۲، ص ۲۰۶)
چه چیزی این قطعه را زیبا می‌کند! در این شعر، شاعری حضور دارد که انگار شاعر بسیاری از شعرهای دیگر این کتاب نیست. اینجا آن نسیان انگار در حال شکل گرفتن است و شاعر خود معمولی خود را از یاد می‌برد اگرچه در شعر متوسط بعدی تنها تا حدی موفق به انجام این کار می‌شود:

مردم کوچک، / خوش نیت و شایان اعتماد، /
اما، درهاشان کوتاه؛ / تنها کوتاهان از آن وارد
می‌شوند / ... / چگونه به دروازه شهرشان بیایم؟
/ منی که از یاد برده‌ام / زیستن در میان کوتوله‌ها
را! / فرزانه‌گی‌ام به کردار خورشید است؛ /
می‌خواستم نورشان باشم / کورشان کردم، /
خورشید فرزاندگی‌ام / دیده این شبکوران را زد...
(ابوالهول، ۱۲، ص ۲۰۷)

یکی از بهترین شعرهای کتاب، شعر بلند «در میان دختران صحرا» است. در بسیاری از لحظات این شعر با اینکه شاعر نشانی‌هایی را از خود به جا می‌گذارد با این حال ما به هیچ نقطه مشخصی هدایت نمی‌شویم و بیشتر در فضای حاصل از تقابل و ترکیب آحاد سازنده شعر با یکدیگر غوطه‌ور می‌شویم:

درو، بر آن نهنگی / که میهمانش را به نیکی
پذیرا می‌شود / در می‌یابد کنایت دانشورانه
مرا؟ ... / درود بر شکمش، اگر به دلربایی شکم
واحمای / بوده باشد، / همانند این، که مرا
به تودید وامی‌دارد / زیرا من از اروپا می‌آیم / که از

هربانوی شوی دار، / شک و زرتراست، / باشد
که خداوند بیهودش بخشد! / آمین (ص ۱۷۶)
یا وقتی که نگاه قهار خردمندانه و از بالای خود را
نسبت به اشیا فراموش می‌کند، با اشیای پیرامون
احساس نزدیکی بیشتری می‌نماید که باعث
می‌شود نوع نگاه شاعر دچار تحول شود:

وزان بیش / دندان‌های پیشین دوشیزه‌وار /
به سردی یخ، به سپیدی برف، بُترا، / که دل
هرخرمای داغ برای شان / غنچ می‌زند. سلا
(ص ۱۷۷)

به طوری که خود نیز از این فراموشی متأثر
می‌شود:

ابوالهول هاله می‌شوم، از آنکه / احساس بسیار در
کلامی می‌چپانم / (خداوند گناهان زبانی‌ام را
بینشاید!...)
(ص ۱۷۸)

و تا آن جا که:

همچون رقاصه‌ای، / که پندارم / دیرزمانی، بس
خطرناک دیرزمانی / هماره، هماره / تنها بریک
ساق ظریف می‌ایستاد؟ / پس آن گاه - پندارم - /
ساق خوشتراش دیگرش را به تمامی از یاد برد
(ص ۱۸۰)

در این شعر تکه‌هایی وجود دارد که در آن چند
وجه شخصیت نیچه با هم ترکیب می‌شود
به طوری که تفکیک آن‌ها از یکدیگر قدری دشوار
به نظر می‌رسد. تکه‌هایی با صراحت، طعنه،
هجو، گزندگی و آن چیزها که ما از نیچه سراغ
داریم و شنیده‌ایم:

برخیز ای وقار! / وقار فضیلت! / وقار اروپایی! /
پدم، دوباره بدم / دمه فضیلت را! / هان! / باز هم
بفرید، / اخلاقی بفرید، / به کردار شیرینی اخلاقی
/ بردختران صحرا بفرید!
(ص ۱۸۲)

آن‌هایی که با فضیلت و اخلاق ساختگی‌شان
مذموم نیچند به دستور طبع صریح او به ناچار
می‌بایست «به کردار شیرینی اخلاقی» بفرند تا
شعرش را دچار مشکل نکنند.

۱. البته نباید این تذکر مهم مترجم را در
مقدمه نادیده گرفت که: «گفتنی است که در کتاب
حاضر گزین گویه‌های نیچه نیز گاه گاهی در میان
شعرهای کوتاه، رخ نموده است» که ما اطلاعات
لازم را جهت شناسایی و تفکیک آن‌ها از بقیه
شعرهای کتاب - به دلایلی که ذکر شد - نداریم

